



حسن بلخاری؛ حکمت اشراقی نور در آیین‌های شرقی

نور در ایران باستان تنها عنوان و مفهومی است که می‌توان به واسطه آن بطن و ذات حکمت ایرانی را دریافت و همین معنا بود که توسط شیخ اشراق احیا شد.

نور در ایران باستان تنها عنوان و مفهومی است که می‌توان به واسطه آن بطن و ذات حکمت ایرانی را دریافت و همین معنا بود که توسط شیخ اشراق احیا شد.

به گزارش خبرنگار مهر، متن زیر یادداشتی از حسن بلخاری، رئیس انجمن آثار و مفاخر فرهنگی با عنوان «حکمت اشراقی نور در آیین‌های شرقی (اوستا و اپانیشادها)» است که در اختیار خبرگزاری مهر قرار گرفته است؛

الف: حکمت ایران باستان را حکمت نوری می‌نامند و این عنوان، رایج‌ترین و در عین حال مقبول‌ترین صفتِ حکمتِ ایرانیان باستان است. این معنا و این عنوان، نه صرفاً از تعبیر وسیع مورد استفاده شیخ اشراق در حکمت اشراقی اش؛ که با تأمل در متون به جا مانده از ایران باستان، به ویژه در اوستا و ملحقات آن حاصل می‌شود. -

تا به حال یکی از اصلی‌ترین جریان‌های حوزه تحقیقات در قلمرو حکمت نوریه ایران باستان، یا متعلق به دادوستد آن با جهان یونانی بوده یا متعلق به حکمت اسلامی، به عبارتی از یک سو تأثیر این حکمت بر اندیشه یونانی به ویژه از طریق نحله فیثاغوری و سپس افلاطون مورد تحقیق و تأمل جدی بوده و شواهد کافی نیز در این باب ارائه گردیده و از سوی دیگر تأثیرگذاری آن بر حکمة الاشراق اسلامی با توجه به نص صریح شیخ اشراق در احیای حکمت فرزندگان پارسی در حکمت الاشراق. -

اما تا به حال تحقیق جامعی که بیانگر تأثیر و تأثر متقابل یا دست کم شباهت و اشتراک حکمت نوری ایران باستان با حکمت شرقی من جمله حکمت هندویی باشد صورت نگرفته است. (مگر کارهای برخی سنت‌گرایان و نیز مرحوم داریوش شایگان) به این متن از اپانیشادها (اپانیشاد منک) توجه کنید: -

- «برهمن در پوشش زرین است، ناب، یکپارچه، شکوهمند، او نورالانوار است، نورالانوار نور آسمان است. با هیچ چیز افروخته نشده است. زیرا نوری است که همه انوار دیگر را پدید می‌آورد» در مقایسه با این متن: «و برهمن براین واجب است که انوار قائمه‌الذات و انوار عارضه و هیات آنها همه به نوری منتهی شود که وای وای نور دیگر بدان سان نبود و آن نورالانوار و نور محیط و نور قیوم و نور مقدس و نور اعظم و اعلی بود و نوری قهار و غنی مطلق بود وای آن چیزی دیگر نبود - پس در عالم هست، چیزی اشَدّ نورا از آن - [نورالانوار] نبود که در حقیقت ذاتش نور بود آنکه خود متجلی و فیاض لذاته بود بر هر قابلی» (حکمة الاشراق - صص ۲۱۰ و ۲۳۲). -

در این مختصر از اشتراک مفهومی دیگری نیز در مبحث نور بگویم و آن داستان ارباب انواع است که در حکمت خسروانی و اشراقی از جمله اصول نوریه محسوب می‌شود. در بخش سوم اپانیشاد چاندوگیه، برهما نور و آفتاب، هستی است و هم به تعبیر همین اپانیشاد، عقل را باید به عنوان برهما ستایش کرد (در مقایسه با این جمله شیخ اشراق که «حکمای اقدم معتقد بوده اند که مبدع کل و همچنین عالم عقل، نور است. - گفتار صریح افلاطون و اصحاب اوست که نور محض عبارت از عالم عقل بود») و کلیه ارباب انواع که - هر یک اجزای مختلف طبیعت را به کار می‌دارند همه از برهما هستند در مقایسه با این کلام خسروانی و - اشراقیه شیخ شهاب الدین: «و حکما فرس همه بر این امر متفق اند تا آنجا که برای آب به نزد آنان صاحب - صنمی از عالم ملکوت بود که آن را «خرداد» نامیده اند و همچنین برای اشجار که «مرداد» نامیده اند و برای نار - که اردیبهشت نامیده اند» (همان صص ۲۶۲). -

این سخن به بررسی دقیق اشتراکات بحث بلند نور و نورالانوار در متن اپانیشادها و حکمت اشراقی ملهم از حکمت خسروانی خواهد پرداخت. به ویژه با تأمل بر این معنا که در موارد اندکی شیخ اشراق در اثر گرانقدر خود به حکمای هند نیز اشاره کرده است: «و همه حکمای فرس و هند بر همین عقیده اند» (همان صص ۲۶۱). -

rlm& ب: موضوع سخن من در این یادداشت نگرش به مشرق انوار و به شرق نور است. داد و ستد عظیمی میان اندیشه ایرانی و اندیشه هندی به ویژه در جهان باستان وجود داشته است (گرچه rlm& تاریخ گزارش های جامع و کاملی از این گفت و گو و دادوستد به ما ارائه نکرده است) اما به هر حال هر کس از rlm& منظر جهان مشرقی اوپانیشادها و بهگودگیتا به اندیشه ایرانی بنگرد چنان شباهت های عظیم و بی نظیری rlm& می بیند و می باید که محال است دست کم به ریشه مشترک این دو فرهنگ اقرار و اعتراف نکند. rlm&

من برای بنیاد بحث خود را بر اوپانیشادها قرار داده و در همین جا عرض می کنم که بحث من بیشتر rlm& متن محور است تا تحلیل محور. البته از این متون، استنتاجاتی خواهم داشت لیکن بیشتر مایلم برخی از متون rlm& ناب را هم از ایران باستان بخوانم و هم از هند باستان تا در پایان نتیجه بگیریم آیا حقیقتاً آیشخور مشترکی rlm& دارند یا خیر و آیا می توان منابع مکنون و مستور حکمت الاشراق نوری شیخ اشراق را با استناد به خوانش rlm& متون هند باستان دریافت و باز یافت؟ که البته بحث فوق العاده مهمی است. rlm&

کلیدواژه بنیادی بحث من حضرت نور است. نور در ایران باستان تنها عنوان و مفهومی است که می توان به rlm& واسطه آن بطن و ذات حکمت ایرانی را دریافت و همین معنا بود که توسط شیخ اشراق احیا شد. بدون rlm& تردید حلقه واسطه مطلق حکمت اشراقیه شیخ اشراق و تالو متعالی آن در حکمت متعالیه، بازتاب مطلق rlm& حضرت نور در ایران باستان است.

لیکن به یک نکته توجه کنید و آن اینکه خود حضرت شیخ اشراق می گوید حکمت من خسروانی است و rlm& حتی نام می برد، اما منبع و مرجع ارجاعات او چیست؟ به کجا ارجاع داده که مثلاً از کدامین متن ایران rlm& باستان، من تشکیک نور را که مبنای تشکیک وجود صدرا شد گرفتم؟ اصلاً در کجای حکمة الاشراق شما rlm& ارجاع می بینید؟ و این ارجاع به کدامین متن است؟ درست است که حلقه واسط حکمت ایرانی باستان و rlm& حکمت اشراقی نور است، اما اینکه این نور ایران باستان چگونه در حکمت الاشراق جلوه کرده است و بر بنیاد rlm& چه معانی در تاریخ ما مسکوت و منابع آن مکنون است، بدون تردید! rlm&

راه شناسایی یکی رجوع به متون ایران باستان است که بخشی از آن را امروز خواهم خواند. راه دوم بازخوانی rlm& حضرت نور است در اندیشه افلاطون و بعد نوافلاطونیان و پیش از این دو، فیثاغورث از طریق نسبیتی که rlm& فیثاغورث در بین النهرین تعالیم خود را از حکیمی به نام زارتاس در باب نور دریافت و سپس به یونان برده rlm& که البته طریق سخت و مشکلی است، ولی یقین بدانید اگر تلاش کنیم می توانیم رد پای حکمت ایرانی را در rlm& یونان به ویژه در حوزه نور بررسی کنیم، یکی از آثار خوب در این قلمرو اثراستفان پانوسی (تأثیر حکمت rlm& ایرانی بر جهان بینی افلاطون، نشر انجمن حکمت و فلسفه ایران) است. این راه دوم برای کشف آن منابع rlm& مکنون حکمت ایرانی باستان است. rlm&

راه سوم شرق است و امروز مسیر سخن من از طریق این راه سوم است. راه سومی که ما تقریباً هیچ اشاره ای rlm& به آن نداشتیم. جزء در این ده تا بیست سال گذشته که تلاش های گرانقدر مرحوم داریوش شایگان که شیفته rlm& جمع دو بحر قرآن و اوپانیشادها و عرفان اسلامی و عرفان اپانیشادی در مجمع البحرين داراشکوه بود و رساله rlm& دکتری و بعد آثاری دیگری که نوشتند. غیر از آن کدام اثر را داریم که ریشه های مشرقی حکمت ایرانی را در rlm& حکمت واندیشه هندی به تحقیق و پژوهشی عمیق نشسته باشد؟ البته این جمله را اصلاح کنم نمی توانم به rlm& صراحت بگویم ریشه، شاید گفت وگویی دو سویه بوده است. rlm&

rlm& ب: اما اجازه بدهید بر بنیاد مسأله سوم، نگاهی به شرق داشته باشم. بر بنیاد مسأله نور تا به آن اشتراک rlm& برسم. لکن در ابتدا بنا را بر این قرار دهیم که در ایران باستان متأثر از اوستا، حکمتی آیین محور و نه صرفاً rlm& عقل محور ظاهر شده است. اگرچه در متن آیین شرقی عقل حضوری کامل و برجسته دارد. البته آن آثار rlm& حکمتی از متونی چنین آیینی (که برای تان می خوانم) چگونه حاصل شده است؟ این را نمی دانیم! شاید به rlm& دلیل آنکه اسکندر گجستک (ملعون، به تعبیر اوستای متأخر) در کتاب سوزی این منابع را از بین برد و دست rlm& ما را از نخیل بلند حکمت ایرانی قطع کرد. rlm&

ابتدا اجازه دهید از گاهان (یا گانه ها) داستان نور را بخوانم و ببینید چه نسبیتی دارد این نور گاهان با این جمله rlm& شیخ اشراق در حکمة الاشراق: «واجب است که انوار قائمه به ذات و انوار عارضه و هیات آن به نوری منتهی rlm& شود که وراى وی نور دیگر بدان سان نبود و آن نورالانوار و نور محیط و نور قیوم و نور مقدس و نور اعظم rlm& و نور اعلی بود و نوری قهار و غنی مطلق بود و وراى آن چیزی دیگر از مراتب علل نبود» این را از rlm& حکمت الاشراق شیخ

من داستان نور را در اوستا تعقیب کرده ام. به ویژه از متن مُشَکَکِ اوستا در پنج بخش یسنه ها، یشت ها، rlm& وندیداد، ویسپرد و خرده اوستا. از میان این پنج جز یسنه ها معتبرتر و از میان ۷۲ هات آن ۱۷ هات به گاهان rlm& یا گانه ها مشهور است که به تعبیر علمای زرتشتی ناب ترین و معتبرترین بخش اوستا است. کلمه گانه یا گانه rlm& محتمل هم ریشه باشد با گیتا در اصطلاح بهگودگیتا که در سانسکریت به معنای سرود است. به بهگودگیتا rlm& اشاره خواهم کرد و اینکه می گویم تعالیم زرتشت توحیدمحور بوده و نیز وقتی بر بنیاد فقه اسلامی، زرتشتیان را جزو اهل rlm& کتاب می دانیم مرجع ما اوستا نیست، گانه ها یا گاهان است. چون ردپای تحریف و کژگویی در این بخش از rlm& اوستا وجود ندارد. rlm&;

بند ۷ هات ۳۱ یسنا «اوست نخستین اندیشه ور که روشنان سپهر از فرّ و فروغش درخشیدند (و چقدر این rlm& کلام هم معناست با این حدیث نورانی که: آن الله خلق الخلق فی ظلمه ثم رشّ علیهم یا به تعبیر اهل سنت rlm& القی علیهم من نوره) اوست که با خرد خویش اشته (اشه یکی از بنیادی ترین کلید واژه حکمت و اخلاق rlm& ایران باستان است یعنی حقیقت راستین و زرتشت را اشو زرتشت می گویند راستین مرد، راستین پیغمبر) را rlm& بیافرید تا بهترین منش (وهومنه یا بهمن که ایزد مقرب است و در فرشته شناسی شیخ اشراق نور اقرب است rlm& بعد از نورالانوار. همان اول ما خلق الله نوری. در مقاله ای به صورت جامع جایگاه بهمن در آیین زرتشتی و rlm& حکمت اشراقی را بحث کرده ام) را پشتیبان و نگاهبان باشد». rlm&;

در کل گانه ها یک جا به فروغ حق از نورالانوار اشاره شده که به واسطه آن هستی آفریده شد، اما در جای rlm& دیگر یسنه ها می گوید چگونه خورشید عالی ترین تجلی نورالانوار است و منشاء روشنایی عالم. rlm&;

لیکن ابتدا نسبت حضرت نورالانوار با خورشید را بگویم و بعد از آن فرازی از خورشید یشت یشت ها را rlm& بخوانم: «ای مزدا اهورا، زیباترین پیکر را در میان پیکرها از آن تو دانیم آن بلند پایگاه ترین فروغ جهان زبرین rlm& را که خورشیدش خوانند ینگه هاتم» (این از یشت ها است.) به وسیله این فراز نسبتی میان حضرت rlm& نورالانوار یا مزدا اهورا با خورشید ایجاد می شود و اینکه عالی ترین تجلی آن مزدا، خورشید است. rlm&;

بنابراین در یشت ها یک خورشید یشت داریم. آیا این خورشید یشت می توانست مبنای حکمت نوری ایران rlm& باستان شود؟

بگذارید بخشی از آن را که در باب نور است بخوانم: rlm& «خورشید جاودانه رایمند تیز اسب را می ستایم. هنگامی که خورشید فروغ بیفشاند و تابان شود، هنگامی که rlm& خورشید بدرخشد صدها و هزارها ایزد مینوی برخیزند و این فرّ را فراهم آورند و فرو فرستند. آنان این فرّ را rlm& بر زمین اهورا آفریده پخش کنند. افزایش جهان اشته را افزایش هستی اشته را. هنگامی که خورشید برآید زمین rlm& اهورا آفریده پاک شود، آب روان پاک شود، آب چشمه ساران پاک شود، آب دریا پاک شود، آب ایستاده پاک rlm& شود. آفرینش اشته است که از آن سپننه مینو است پاک شود. اگر خورشید برنیاید دیوان آنچه را که در هفت rlm& کشور است نابود کنند و ایزدان مینوی در این جهان استومند استوار، جایی نیابند و آرامگاهی نجویند. کسی که rlm& خورشید جاودانه رایمند تیز اسب را بستاند. پایداری در برابر تاریکی را، پایداری در برابر تیرگی دیو آفریده rlm& را، پایداری در برابر دزدان و راهزنان را، پایداری در برابر جادوان و پریان و پایداری در برابر مَرشَوَن را، rlm& چنین کسی اهورا مزدا را می ستاید. امشاسپندان را می ستاید. روان خویش را می ستاید و همه ایزدان مینوی و rlm& جهانی را خشنود می کند. » مختصر اشاره کردم به بیان حضرت نور در ایران باستان. rlm&;

ج: اما اوپانیشادها. من اکثر اوپانیشادها را نگاه کرده ام و آیات مربوط به نور را استخراج کرده ام. rlm&;

توضیح مختصری در مورد اوپانیشادها می گویم. اوپه نی شاد یعنی پایین پای استاد نشستن. زانوی تلمذ زدن، rlm& دست ارادات به حضرت استاد دادن. rlm&;

rlm& طفیل هستی عشقند آدمی و پری ارادتی بنما تا سعادت بیبری. rlm&;

اوپانیشادها که به تعبیر فیلسوف آلمانی آرتور شوپنهاور «محصول بالاترین قله خرد بشری» است و مرحوم rlm& علامه طباطبایی آن را حاوی حقایق عالیّه ای می داند، بزرگ ترین کتاب حکمت شرق است و یک بازتاب rlm& حماسی دارد که مهابهاراتا می شود و جزء مهم، مهابهاراتا بهگودگیتا. در اوپانیشادها که ۵۳ مورد از آنها را rlm& داراشکوه به فارسی

ترجمه کرد از اوپانیشاد میتری و قبل از آن حتی می توان از اوپانیشاد جهان‌دوگ متنی را rlm خواند که عنوان این متن چگونگی ظهور کثرت از جان وحدت است. البته من دست و جان دارا شکوه را در rlm برخی از این کلمات به عیان می بینم لکن نوعی وفاداری به حقیقت متن در اینجا مشهود است. rlm

پاراپاتاکای ششم، گهند اول، اوپانیشادهای جهان‌دوگ می گوید «ای نیکوخو از همه اول هست مطلق بود بی نام rlm و نشان، یگانه و بی همتا و بی عیب و نقصان. بعضی نادانان گویند که عالم اول نیست بود و پس از نیست rlm هست شد. ای نیکوخو از نیست، هست چون تواند شد؟» مگر می شود از عدم وجود بزیاید؟ و می دانید این rlm یکی از سخنان ابن عربی است. ابن عربی، خلق را ایجاد از عدم نمی داند. مگر عدم می تواند موجد وجود rlm باشد؟ عین جمله در اوپانیشادها را خواندم «ای نیکوخو از این نیست هست چگونه تواند شد؟ این همه اول rlm هست یگانه و بی همتا بود. « به اینجا توجه کنید و نور را ببینید و مینای ظهور هستی بر بنیاد نور را. «و آن rlm هست یگانه و بی همتا خواست که من بسیار شوم. (انی کنت کنزا مخفیا فاحببت آن اعرف فخلقت الخلق) rlm صورت های گوناگون شد پس از نور ذات خود، آتش پیدا کرد و آتش خواست که من بسیار شوم و rlm صورت های گوناگون شد و پس از ذات خود، آب پیدا کرد و از این است که هرگاه گرمی بر آدمی غالب rlm شود عرق می کند و از آتش آب بیدار می شود. « rlm

به سراغ پاراپاتاکای هفتم از اوپانیشاد میتری می آیم. «آفتاب چون نور این است و برهم هم عین نور است. rlm برای یافتن برهم به این روش به آفتاب مشغولی کند موکل آتش و وزن گایتیری و ئه آیت سمبی و یک قسم rlm آهنگ سم و موسم دوماهه بسنت (بهار) و پوران بال و ۲۸ منزل قمر و ۸ موکل اینها را ذکر می کند و می گوید rlm همه این ها از نور ذات به وجود آمده اند. بعد می گوید «تعریف نور ذاتی که در آفتاب است، این است که در rlm فکر نمی گنجد و بی صورت است و در قید حواس ظاهری و باطنی در نیاید و بی صفت است و آن نور ذات rlm از قید عذاب و ثواب منزّه است. و قسمت پذیر نیست و در بیان درنیاد و صاف است و روشن تر از همه rlm روشنی ها است و گیرنده لذت ها است و از سه صفت به هم رسیده و رساننده است و سرور محض است و rlm صاحب همه سالکان است و داننده همه است و پرورنده همه و در عقل در نیاید و اول و آخر ندارد، زبینه rlm است و از چیزی پیدا نشده و روان کننده عقل است و بی مثل است و پیداکننده همه است و جان همه است و rlm دارنده همه است و صاحب همه است و باطن باطن ها است. « همه این ها مبانی حکمی است. حکمت چون rlm بخواهد آیین را تفسیر کند به این زبان سخن می گوید همه این مطالب اندیشه ها و سخنان حکمی و فلسفی rlm است. rlm

بخشی از بهگودگیتا را می خوانم. گیتا یا بهگودگیتا یعنی «سرود آن بزرگ فرهنگد» و بخشی از مهابهاراتا است rlm و مهابهاراتا وجه حماسی حکمت اوپانیشادها است به ویژه این گیتا که فوق العاده است. ما در اوپانیشادها rlm کاملاً نگره وحدت وجودی داریم. حال یکجا در گیتا که بازتاب اوپانیشادها است. کریشنا از جلال الهی خود rlm این گونه می گوید: «گیتی زیر پای من است و جای پای من پیدا نیست. هر هستنده در من است و منم در rlm هیچ. « (به یاد جمله لطیف حضرت امیرالمومنین علی (ع) می افتم که در نهج البلاغه فرموده اند: «داخل فی اشیا rlm لا بل ممانجه و خارج عن الاشیا لا بل مباینه.) هر هستنده در من است و من هیچ اما هستندگان را خبر از rlm خانه داشتن در من نیست این است سروری ام، منم جان جاودان، منم دادار دهر، منم سینج و سپند. باد هر rlm کجا که خواهد می وزد اما در اسیر می آساید. هستنده هر کجا که می خواهد می رود اما در من آرام می گیرد. rlm آرجونا! هستنده در آخر هر چرخه به من باز می گردد و من گردونه گردانده هستندگان به گردش دیگر rlm می اندازم. سرشتم این است که هستنده را به چرخه اندازم خواهد یا نخواهد چه، خواسته خواست من است. rlm آرجونا مرا باری از کردار نیست. بی بندم و وارسته می مانم طبیعت به تقدیر من است همه چیز و هر چیز را rlm زنده یا مرده در خود می آفرینم آری این گونه است که گردون گردان می گردد، ابله کوچکم انگارد و تن پوش rlm آدمی بر تنم آرد، اما من در علو اعلام امیدش هدر، اعمالش هوس، علم هایش عبث، فریفته، کثیف و آری rlm کافر. اما فرزانه و آکنده از روح سرمد مرا می پرستند پایدار در پیمان خویش پیوسته سرسپار من است و rlm این گونه می پرستد با تمام هوش و حواسش» rlm

د: خواستم از این سخن ناتمام نتیجه بگیرم که شاید زمان آن رسیده باشد که حکمت ما نظری به شرق کند، rlm نمی گویم از غرب روی برگرداند که ممکن نیست و روا هم نیست، اما این موارد نشان می دهد اگر داستان rlm شرق در نور خوانده شود شاید بتوان برخی از منابع مکنون حکمت ایرانی را باز یافت. rlm

rlm باز باش ای باب بر جویای باب

تا رسد از تو قشور اندر لباب